



وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و تکنولوژی آموزشی
www.roshdmag.ir
ISSN: 1606-9234
ماهنامه‌ی آموزشی،
تحلیلی و اطلاع‌رسانی
ویژه‌ی آمادگی و پایه‌ی اول دبستان

دوره‌ی بیست و سوم • شماره‌ی پی‌درپی ۱۸۴
آذر ۱۳۹۵ • ۸۰۰۰ ریال
۳۲ صفحه

کودک رشد

۳



به من بگو



دوست من، سلام!
اگر سردمان باشد، لباس گرم می پوشیم.
اگر خوابمان بیاید، می خوابیم.
اگر دست و صورتمان کثیف بشود، می شوئیم.
اگر گرسنه باشیم، غذا می خوریم.
اگر بازی کنیم، خوش حال می شوئیم.
اگر کاری باشد، به هم کمک می کنیم.
به من بگو، تو چند تا اگر... دیگر بلد هستی؟

دوست تو: سردبیر

تصویرگر: هاجر مرادی



چند روز از این ماه

● طاهره خردور
● تصویرگر: سمینه خوبی



۳۰ آذر
شب یلدا



۲۷ آذر
ولادت رسول اکرم (ص) و
امام جعفر صادق (ع)

۱۸ آذر
شهادت
امام حسن عسگری (ع)



۱۰ آذر
شهادت امام رضا (ع)



۸ آذر
رحلت رسول اکرم (ص)
شهادت امام حسن مجتبی (ع)

۲۲ آذر، آغاز هفتهی وحدت



حیاط مدرسه با کاغذهای رنگی و ریسه تزیین شده بود. آقای صادقی، حیاط مدرسه را آب پاشی کرده بود. صدای آرام سرود از بلندگو شنیده می‌شد. بچه‌ها یکی یکی وارد حیاط مدرسه شدند. همان موقع باد آمد و سر یکی از ریسه‌ها را از شاخه جدا کرد و به زمین انداخت. آقای ناظم گفت: «باید نردبان بیاوریم.» به کمک بچه‌ها نردبان را آورد. آقای ناظم از نردبان بالا رفت و سر نخ را به شاخه‌ی درخت بست. بعد گفت: «آفرین به شما! این کار شما یعنی دوستی، اتحاد. هم به من کمک کردید و هم حیاط مدرسه را به این قشنگی دُرُست کردید.» جشن شروع شد. آقای صادقی به همه شیرینی داد. صدای دست و شادی توی حیاط پیچید.

تولد پیامبر اکرم (ص) و هفتهی وحدت مبارک باد!

من با خدا حرف می‌زنم

فرشته پرید و کنار گنجشک نشست و پرسید: «بلدی با خدا حرف بزنی؟»
گنجشک گفت: «بله که بلام.» و جیک جیک کرد.
فرشته کنار چشمه نشست و پرسید: «بلدی با خدا حرف بزنی؟»
چشمه گفت: «بله که بلام.» و قُل قُل کرد.
فرشته کنار قورباغه نشست و پرسید: «بلدی با خدا حرف بزنی؟»
قورباغه گفت: «بله که بلام.» و قور قور کرد.
فرشته گفت: «چه خوب! هر کس به زبان خودش با خدا حرف می‌زند.»



$2+2=?$



قصه‌های مدرسه‌ای



سوسن طاق‌دیس

دو بار دو

علی از ته کلاس گفت: «احمد ... زنگ تفریح می آیی؟»
احمد فکر کرد: «چه کارم دارد؟»
خانم معلم داد کشید: «احمد، حواست کجاست. پرسیدم دو بار دو؟»
احمد بلند گفت: «چهار.»
خانم معلم گفت: «آفرین!»
احمد دو باره فکر کرد، این علی باز هم دعوا دارد. حتماً می خواهد زنگ تفریح
برویم دعوا کنیم، ولی من نمی خواهم با کسی دعوا کنم.»
دوباره خانم معلم داد کشید: «احمد، پرسیدم چهار بار سه چند می شود.»
احمد گفت: «دعوا می شود.»
خانم معلم خندید. احمد تند گفت: «نه نه ببخشید. هفت می شود.» همه خندیدند.
زنگ تفریح شد. علی دوید و رسید به احمد و گفت: «احمد، من خوب قصه
می خوانم تو جمع و منها خوب بلدی. امروز می آیی خانه‌ی ما؟ من برایت قصه
می خوانم. تو هم به من جمع و منها یاد بده.»
احمد خندید و گفت: «می آیم، حتماً می آیم.»

شادی پزشکی نیا • تصویرگر: هاجر مرادی

نصف نصف

مامان موشی یک گردوی تازه به موشی داد تا با خودش ببرد و زنگ تفریح بخورد.

موشی با خوش حالی گردو را گذاشت توی کیفش و رفت مدرسه. زنگ تفریح تا خواست گردویش را بخورد، موموش آمد و گفت: «بیا با هم بازی کنیم.» موشی می خواست از گردویش به موموش بدهد، اما دید گردو توی دستش نیست. گفت: «گردو توی دستم بود. حتماً گم شده.» موشی و موموش دور و بر خودشان را گشتند. نبود. کمی دورتر را گشتند، نبود. توی باغچه‌ی کوچک حیاط را گشتند، نبود. موشی گفت: «انگار آب شده رفته توی زمین. ولش کن. بیا بازی کنیم.» وسط بازی، یک مرتبه موموش جیب باد کرده‌ی موشی را دید و گفت: «بینم موشی، توی جیبت چی هست؟»

موشی دست کرد تو جیبش و گردو را بیرون آورد. موشی و موموش خندیدند. موشی گردو را نصف کرد، یک نصفه را گذاشت توی جیبش برای زنگ بعد. نصف دیگرش را نصف کرد و دو تایی خوردند. نصف نصف گردو کم بود، اما خیلی خوش مزه بود ●



دکتر بازی



تی تی و تاتا

تی تی و تاتا با هم دکتر بازی می کردند. تی تی دکتر شده بود و تاتا مریض.

تاتا دستش را روی شکمش گذاشت و داد زد:

- آی دلم! آی دلم! دکتر جان، کمک!

دکتر تی تی گفت: «داد نزن جانم. بیرون مریض دارم.

می ترسد و فرار می کند. حالا بگو چی شده؟»

تاتا گفت: «از دل درد دارم می میرم، دکتر جان!»

دکتر تی تی گفت: «لباست را بزن بالا، ببینم! باید

معاینه ات کنم.»

تاتا گفت: «از روی لباس معاینه کن.»

دکتر تی تی جواب داد:

سپیده خلیلی
تصویرگر: حیثیه قربان





- از روی لباس که نمی‌شود.

تاتا قهر کرد و گفت: «من اصلاً بازی نمی‌کنم.»
و رفت توی آشپزخانه، پیش مامان و مادر بزرگ.

تی تی هم دنبالش دوید.

مادر بزرگ تازه از پیش دکتر آمده بود. نوار کاغذی
دراز و باریکی را از کیفش درآورد. به مامان نشان
داد و گفت: «دکتر، از من نوار قلب گرفت.»

تی تی پرسید: «نوار قلب؟ چه طوری؟»

مادر بزرگ گفت: «چندتا سیم را که یک سرشان به
دستگاه وصل بود، به سینه و دست و پایم وصل کرد.»
تاتا وسط حرفش پرید و گفت: «مادر بزرگ، مگر نگفتید
کسی به جز مامان و بابا نباید به بدن آدم دست بزند؟»
مادر بزرگ خندید. مامان زودتر جواب داد: «به جز
مامان، بابا و دکتر.»

تی تی گفت: «دیدی تاتا! بی خودی بازی را به هم

زدی؟ حالا بیا معاینه‌ات کنم.»

تاتا خندید و گفت: «نشیدی مامان چی گفت؟»

فقط مامان و بابا و دکتر راستکی. تو که دکتر

راستکی نیستی.»

تی تی گفت: «تو هم که مریض راستکی نیستی.»

مادر بزرگ و مامان به دکتر تی تی و مریض تاتا

نگاه کردند و خندیدند ●





خروس پرتلاپی



نخود

● زهره خداجوی
● تصویرگر: سمیه محمدی



..... این جا، آن جا

قوقولی قوقو

داشت دانه می خورد. یک ● پرید توی



گلویش. تا ● بفهمد چی خورده، رفت پایین تر و توی گلوی



گیرکرد.

داشت خفه می شد. راه گلویش بسته شده بود. ● توی گلوی



نه پایین رفت. نه بالا آمد.

دو دور، دور خودش چرخید. آب را که دید، دو قُلمپ آب



خورد که ● پایین برود، اما پایین نرفت.

آب رفت پایین. دید باید کاری بکند، اگر نه خفه می شود. داد زد:



- آئی ● دارم خفه می شوم. کاری بکن یا برو پایین یا بیا بالا.

اما ● کاری نکرد. گفت: «پس خودم کاری می کنم.»



و پرید پایین، پرید بالا. ● افتاد پایین.

آن وقت، ● با صدای بلند خواند: «قوقولی قوقوووو!»



قُدقدا



قُدقدا



لانه



کرم شبتاب

رفیع افتخار

و کرم شبتاب

بیرون آمد.



بالهایش را به هم زد و از



زیر بوته‌ی گل، را دید که می‌درخشید. را با نوکش



گرفت و به



برگشت.

یک مرتبه نور ، خاموش شد. به گفت:



مگر تو نبودی که نور می‌دادی، پس نورت کو؟

جواب داد: «من نور دارم، اما زیر آن بوته‌ی گل نور می‌دهم، نه



در لانه‌ی تو که بی‌گل و درخت است.»

فکری کرد. را برداشت و برد زیر بوته‌ی گل گذاشت.



دوباره نور داد.



با خوش حالی بالهایش را به هم زد و به برگشت



پرنده‌ها هم سهم دارند

● مصطفی رحماندوست ● تصویرگر: شیوا ضیایی

پسرک زد زیر توپ. توپ رفت و رفت تا به یک مترسک رسید. مرد کشاورز، مترسک را وسط گندمزار گذاشته بود تا پرنده‌ها بترسند و به گندمزار نزدیک نشوند. توپ، محکم خورد به مترسک. مترسک روی زمین افتاد. توپ هم کنار مترسک افتاد.

پرنده‌ها وقتی دیدند مترسک افتاده است، دیگر نترسیدند. به طرف گندمزار پر کشیدند. یک دل سیر، گندم خوردند و کمی هم به لانه بردند.

مرد کشاورز، پرنده‌ها را توی گندمزار دید. ناراحت شد. دوید. مترسک را دعوا کند، اما وقتی توپ را کنار مترسک دید، همه چیز را فهمید.

توپ را برداشت و به طرف خانه رفت. از آن طرف، پسرک راه افتاد دنبال توپش. اما هر چه گشت، توپش را پیدا نکرد. ناراحت شد و به خانه برگشت. پرنده‌ها از آن بالا، همه چیز را دیدند. جیک جیک با هم حرف





زدند و یک تصمیم خوب گرفتند. آن قدر دور و بر
خانه‌ی مرد کشاورز، منتظر ماندند تا او به خانه رفت و خوابید.
پرنده‌ها خودشان را به حیاط خانه‌ی مرد کشاورز رساندند. توپ را پیدا
کردند و به آسمان پریدند. بعد رفتند تا به خانه‌ی پسرک رسیدند و
توپ را جلوی پای او انداختند. پسرک توپش را که دید، خندید.
قصه‌ی ما هم به سر رسید.



من و عروسکم

سولماز خواجهوند
تصویرگر: نیلوفر برومند



حالا تو با صدای بلند قصه‌ی من و جوجه را تعریف کن.

بازی تازه



نه کم، نه زیاد

● محمدحسن حسینی ● تصویرگر: سمیه علیپور

جیک جیکو داشت روی شاخه با دُمش، دُنْبالم - پیر بازی می کرد.
مامان جیک جیکو به او گفت: «چرا تنهایی بازی می کنی؟ همسایه مان، خاله قُدْدی تازه جوجه دار شده. برو با جوجه اش بازی کن. تو که بلدی پیری.»
جیک جیکو گفت: «وای چه خوب! الآن می روم.»
بعد زودی پرید و رفت به طرف لانه ی خاله قُدْدی. توی راه، یک جوجه دید.
از جوجه پرسید: «تو می دانی لانه ی خاله قُدْدی کجاست؟ می خواهم بروم با جوجه اش دُنْبالم - پیر بازی کنم.»
جوجه گفت: «من جوجولوام. جوجه ی مامان قُدْدی ام. می خواهم بروم با جوجه ی خاله جیک جیکو دُنْبالم - پیر بازی کنم.»
جیک جیکو گفت: «من هم جوجه ی مامان جیک جیکو هستم. چه خوب! بیا بازی کنیم.»
این طوری شد که آن ها با هم دوست شدند.
اولش جوجولو یک کم پشت سر جیک جیکو دُنْبالم - پیر بازی کرد. بعد هم جیک جیکو، یک کم پشت سر جوجولو دُنْبالم - پیر بازی کرد.
آخر سر هم آن ها یک بازی تازه با هم کردند. بازی چی؟ پیر بدو - بدو پیر.



بیا یید با هم کار دستی دُرُست کنیم

کار دستی با

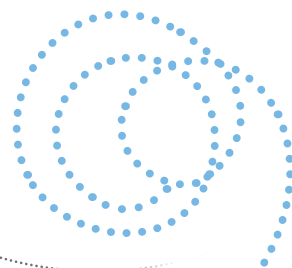
مقوا

وسایلی که لازم داری:

مقوا و کاغذهای رنگی، چسب، قیچی،

ماژیک یا مداد رنگی.

حالا این شکل‌ها را دُرُست کن.



عکاس: اعظم لاریجانی



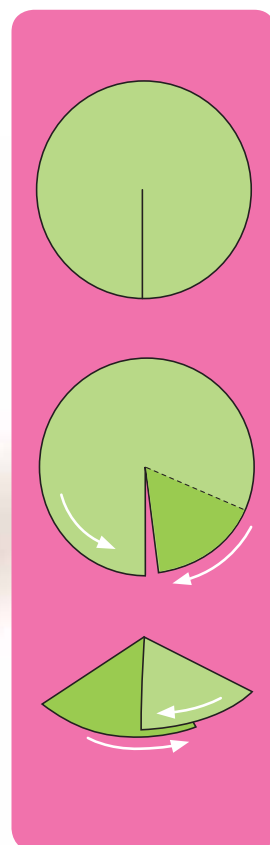
لاک‌پشت مقوایی



خرگوش مقوایی



گربه‌ی مقوایی



وای!... یک عالم حیوان. چه قدر قشنگ!



قورباغه مقوایی



کفشدوزک مقوایی



جوجه مقوایی



موش مقوایی



تو می توانی، شکل های دیگر هم درست کنی.

اجازه آقا؟

● محمود پور وهاب

مدرسه‌مون
نزدیکِ خونه‌ی ماست
معلم
پسر عموی باباست

وقتی می‌آد
به خونه‌مون
پسر عموی بابا
گاهی به اون
تو خونه هم
می‌گم: «اجازه آقا؟»

شعرهای شنیدنی

دوستی

● شراره وظیفه‌شناس

یادته روز اوّل
به هم نگاه می‌کردیم؟
انگار تو آسمونا
نگاه به ماه می‌کردیم
یواش یواش اومدیم
کنار هم نشستیم
از اون روزا تا امروز
دوستای خوبی هستیم



آشتی

● اکرم کشایی

من گلِ سُرخم
تو گلِ زردی
پس چرا با من
آشتی نکردی؟

دستتو بگذار
حالا تو دستم
من که همیشه
دوستِ تو هستم

سرکلاس

● مریم هاشم‌پور

خیلی قشنگ و خوبه
هم کیف و هم لباسم
با دوستای جدیدم
الآن سرِ کلاسم

منم دیگه از حالا
خانوم معلم دارم
ایستاده پای تخته
کاش بشینه کنارم!

● تصویرگر: سارا خرامان

کفشدوزکا

● شکوه قاسم‌نیا

کفشدوزکا
خال خالیا
وول می خورن
رو نیمکتای شاخه‌ها
منتظرن مدرسه تعطیل بشه
بیان پایین
تا برسن به برگِ سبزِ پونه
یعنی کجا؟ به خونه!

این نمایش خنده‌دار است و اتفاق‌های عجیب آن
برای خنداندن بچه‌هاست.



نمایش

توپ

کوچول و موچول توپ بازی می‌کنند.

کوچول: بگیر، آمد!

توپ محکم به سر موچول می‌خورد. موچول چرخی می‌خورد
و می‌ایستد. یک مرتبه مثل آدم آهنی راه می‌افتد و حرف می‌زند.

موچول: این‌جا کجاست؟ کجاست این‌جا؟ من کی‌ام؟ کی‌ام من؟

کوچول: این‌چرا این‌طوری می‌کند؟ (به طرفش می‌رود)

موچول چی شده؟

موچول: تو کی هستی؟ من کی هستم؟ ما کی هستیم؟ بدو،

بدو... حراج شد، اتوبوس‌های خوش‌مزه دارم. آی خانه‌دار و

بچه‌دار! مدرسه را بردار و بیار.

کوچول: به من گوش کن.

موچول: غم را فراموش کن. دنبال خرگوش کن.

کوچول: (فکر می‌کند) آهان! فهمیدم. می‌دانم

چی کار کنم.

جلو می‌رود و توپ را به سر موچول می‌زند، موچول

دوباره چرخی می‌خورد و می‌ایستد.

موچول: برای چی توپ را بغل کرده‌ای؟

بنداز، بازی کنیم.

کوچول: اول بگو من کی هستم؟

موچول: خُب، معلوم است، تو کوچولی دیگر.

کوچول: خدا را شکر! (می‌پرد و او را



- محمدرضا شمس
- تصویرگر: سولماز جوشقانی
- عکاس: اعظم لاریجانی

می بوسد) حالت خوب شد .

موچول: یعنی چی؟ من که حالم بد نبود.

کوچول: بد بود! همه چیز یادت رفته بود. اسمت هم یادت نبود. تقصیر این توپ بود که بد جوری به سرت خورده بود.

موچول: یعنی من هم اگر توپ را این طوری بزنم (توپ را از دست کوچول

می گیرد و به سر کوچول می زند) تو هم همه چیز را فراموش می کنی؟

کوچول: (دور خود می چرخد) من کی هستم؟ کی هستم من؟ تو کی هستی؟ بدو، بدو... می شود کمی چرخ چرخ عباسی بازی کنی؟...

موچول: حالا چه کار کنم؟

کوچول همان طور که دور خودش می چرخد، دور می شود. موچول هم دنبال او می رود.

بچه ها، با دوستانتان نمایش های دیگری هم بازی کنید.



● تصویرگر: نسیم بهاری

● طاهره خردور



... قصه های کوچولو

درس باد

باد هوهو کرد. رفت و رسید پشتِ در کلاس.

تَق و توق در زد.

کلاس گفت: «کیه؟»

باد گفت: «منم، آمدهام درس بخوانم.»

کلاس گفت: «امروز درس ابر داریم. برو فردا بیا.»

باد رفت و فردا آمد. دوباره تَق و توق در زد.

کلاس گفت: «کیه؟»

باد گفت: «منم، فردا شد، آمدم.»

کلاس گفت: «خوش آمدی. بفرما، درس باد داریم.»

باد هوهو کرد و رفت توی کلاس. چرخ می زد. پرده های کلاس و لامپ را

تکان داد. کلاس گفت: «باد ساکت! درس شروع شده.»



بزغاله رفت و رفت...

● مجید راستی

بزغاله گفت: «من رفتم.»

بعد هم دوید و رفت و رفت و رفت.

و باز هم رفت و رفت تا این که به نفس نفس افتاد. ایستاد.

وقتی پشت سرش را نگاه کرد، همه پشت سرش ایستاده بودند.

بزغاله یواشکی به خودش گفت: «چه جالب! من رفتم، رفتم،

رفتم. یا اینها آمدند، آمدند، آمدند؟!»



یک گاو بود

● نامر نادری

یک گاو بود. نه سُم داشت. نه دُم داشت. به جای آن‌ها، یک گردن دراز داشت. زرافه بود؟ نه!
یک گاو بود. نه سُم داشت. نه دُم داشت. به جای آن‌ها، دو تا گوش بلند داشت. خرگوش بود؟ نه!
یک گاو بود. نه سُم داشت. نه دُم داشت. به جای آن‌ها، یک دماغ دراز داشت. فیل بود؟ نه!
یک گاو بود. نه سُم داشت. نه دُم داشت. به جای آن‌ها، یک گردن دراز داشت. دو تا گوش بلند داشت. یک دماغ دراز داشت. این دیگر چه گاوی بود؟ گاو نبود. شتر گاو پلنگ بود!



بادبزن، بزن

● سوسن طاقدیس

باد پرید وسط اتاق. هایی کرد و هویی کرد.
دور بادبزن چرخید و گفت: «بزن ببینم!
بزن ببینم!»

بادبزن از ترس گفت: «من... من!»

باد گفت: «من من نکن! یک کاری بکن! مگر تو بادبزن نیستی؟»

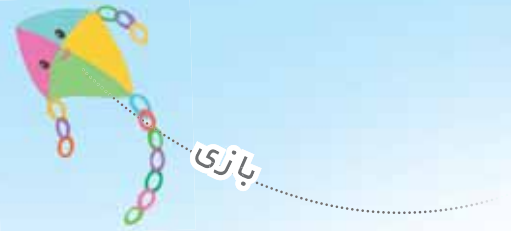
بادبزن خودش را جمع و جور کرد و گفت: «حا... حا... حالا من چه کار کنم؟»

باد گفت: «مگر تو بادبزن نیستی؟ بزن دیگر!» و صورتش را جلو آورد.

بادبزن یواش زد و او را هل داد آن طرف. بعد از آن طرف زد و او را هل داد این

طرف. انگار باد را گذاشته بود توی تاب و تابش می‌داد. انگار داشت نازش می‌کرد.

باد گفت: «ا... تو این جوری می‌زنی! چه خوب می‌زنی! باز هم بزن ببینم.»



مسافرت

● تصویرگر: لاله ضیایی

۱ به نقشه نگاه کن!
با خط نشان بده ماشین از چه
راهی برود تا از نقطه‌ی آبی به
نقطه‌ی قرمز برسد.

۲ چه شکلی روی کتاب دختر
است؟
سه چیز در تصویر پیدا کن که
اسمش با حرف اول آن شکل
باشد.

۳ ماشین چه چیزهایی کم
دارد؟ آن‌ها را نقاشی کن.

۴ هر جا از این سه گوش
می‌بینی؟ دور آن خط بکش.



قلقلک بده

سفرهای موجی مورچه



موجی مورچه خیلی خوش حال بود. هر جا می رفت، اتفاق های جالب و قشنگ می دید.
رفت و رفت تا رسید به لانه ی یک جوجه تیغی.
یک سیب زمینی قلی قلی جلوی لانه ی جوجه تیغی بود. بچه جوجه تیغی، سیب زمینی
را دید. با خوش حالی فریاد زد: «مامان... مامان زود بیا! داداشم از سفر برگشته.
موهایش را از ته زده.»

موجی مورچه جلو رفت و گفت: «این داداش تو نیست. یک سیب زمینی است.»
بچه جوجه تیغی گفت: «تو چه قدر کوچولویی! بیا بغلت کنم.»
موجی مورچه فرار کرد و گفت: «نه، اگر بغلم کنی، سوراخ سوراخ می شوم.»
موجی مورچه راه افتاد و رفت تا به یک کرم کوچولو رسید. کرم کوچولو
بالای سر یک کرم دیگر نشسته بود.

● احمد عربلو ● تصویرگر: مهدیه صفایی‌نیا



موچی مورچه گفت: «چی شده؟»
کرم کوچولو گفت: «می‌خواهم با دوستم حرف بزنم، اما نمی‌دانم سرش این
طرف است یا آن طرف.»
موچی مورچه گفت: «این که کاری ندارد. قلقلکش بده. هر طرف که خندید،
سر دوست آن طرف است.»
بعد هم راه افتاد و رفت.



افسانه شعبان تژاد • تصویرگر: میترا عبدالهی

رفتم به باغ انگور

رفتم به باغ انگور
دیدم یه خاله قور قور

خاله سرش بالا بود
نگاش به انگورا بود

براش یه خوشه چیدم
پشت سرش دویدم

خاله صدامو نشنید
صدای پامو نشنید

جست می زد این جور، اون جور
دنبال چی؟ یه زنبور!

دهان خاله باز شد
خاله زبون دراز شد

وای! خاله جون چه کار کرد؟
زنبوره رو شکار کرد

زنبوره رو که قورت داد
اومد صدای فریاد





با گریه خاله جونم
گفت می سوزه زبونم

خاله دَوون دَوون رفت
از باغ ما بیرون رفت

توپ را بچرخان

اول، توپ را دور گردنت بچرخان. بعد دور سینه،
دور کمر، دور زانو، و دور مچ پا بچرخان.



حالا نوبت دوست توست.



● سمیه قلبی زاده ● عکاس: اعظم لاریجانی

بازی، ورزش

حالا دوست تو برعکس، توپ را دور مچ پا، دور زانو، دور کمر، دور سینه، و دور گردن، بچرخاند. حالا خودت همان حرکت را زودتر انجام بده.



حالا نوبت دوست توست.



۴ نانا



خانواده ی آقای ۱

خیلی نی نی بود.



سوار سه چرخه ی کوچولویش شد. ۳ بار دور زد و خسته شد.



نشست کنار سفره و پلو خورد. یک هو آن طرف سفره، مورچه ها

را دید. دنبالشان رفت آن طرف.

رد پای این شکلی ، جای پای است.



رد پای این شکلی ، جای پای مورچه هاست.



دنبال مورچه ها رفت. رفت و رسید به لانه ی مورچه ها.

جلوی لانه، ۳ تا مورچه ی گرسنه ایستاده بودند و را نگاه می کردند.



به مورچه ها ۳ تا دانه برنج داد. ۲ تا مورچه برنج ها را برداشتند و رفتند.



اما مورچه ی سومی نرفت. ماند و مهمان شد. و آمدند و کنار



سفره نشستند.

لی لی لی لی. مهمانی.

با هم شدند ۴ تا.



● لاله جعفری
● تصویرگر: نوشین بیجاری

● مهری ماهوتی

● تصویرگر: سولماز جوشقانی

بارون

دونه دونه

- گوشم شده پُر از صدای آهنگ
کی توی ناودون می‌خونه دَنگ و دَنگ؟

- منم منم بارونِ دونه دونه
مادرِ من ابرِ تو آسمونه

سُر سُرِه بازی می‌کنم تو ناودون
سُر می‌خورم، می‌آم از اون جا بیرون

ناودونه باریک و دراز و تنگه
برام یه شهر بازی قشنگه

صد آفرین



با هم بدانیم

● محمود برآبادی ● تصویرگر: گلنار ثروتیان



یک جایزه هم پیش
من داری



مامان من کارت
صد آفرین گرفتم

آفرین
پسرم!



وای...!



بگذار
بیوسمت

این کار را نکن، حواسم
پرت می‌شود



حالا بگذار من تو را چند
تا بوس کنم!



بخشید حواستان را
پرت کردم

گیل بازی

طراح: نیلوفر میر محمدی ● عکاس: اعظم لاریجانی



کدام جوجه پاهایش بلند است؟